

نشست نود و دوم - بررسی ثواب قرائت سوره مبارکه صاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

موضوع اصلی سوره مبارکه ص

می‌خواهیم به سراغ سوره‌ای برویم که موضوعش ذکر است. موضوع سورهٔ یس حیات بود؛ اینکه چطور یک آدم زنده می‌شود، آیه بین باشد، به انذار توجه کند. موضوع سورهٔ مبارکهٔ یس حیات بود و آنجا گفته شد آدم‌هایی حیات دارند که ذکر در زندگی‌شان جاری باشد. آدمی که ذکر در زندگی‌اش باشد زنده می‌شود. یعنی حیات یک زندگی وابسته به ذکر است.

و اما ذکر چیست؟ سورهٔ ص سورهٔ مبارکهٔ ذکر است. هرکس بخواند در مورد ذکر و توجه بداند باید سورهٔ مبارکهٔ ص را بخواند. از ابتدای سوره هم مشخص است. «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ» قرآنی که اساساً هویت آن ذکر است. این مطلب در جاهای دیگر قرآن هم آمده؛ اما در آنجاها موضوع اصلی سوره نیست و در خلال موضوع اصلی است، اما در سورهٔ مبارکهٔ ص موضوع اصلی است. سورهٔ مبارکهٔ ص داستان آدم‌های متذکر عالم است. چه‌طور یک آدم متذکر می‌شود؟ اگر متذکر باشد چه می‌شود؟ چه‌طور یک آدم متذکر نمی‌شود؟ اگر متذکر نباشد چه می‌شود؟ جواب این سؤال‌ها در سورهٔ مبارکهٔ ص است.

بررسی ثواب قرائت سورهٔ مبارکهٔ ص

منبع این روایات کتاب البرهان فی تفسیر القرآن است.

امام باقر (علیه‌السلام) می‌فرماید: «مَنْ قَرَأَ سُورَةَ صَ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ أُعْطِيَ مِنْ خَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ مَا لَمْ يُعْطَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ أُدْخِلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ كُلٌّ مِنْ أَحَبِّ مَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ حَتَّى خَادِمَهُ الَّذِي يَخْدُمُهُ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِي حَدِّ عِيَالِهِ وَ لَا فِي حَدِّ مَنْ يَشْفَعُ فِيهِ.»

کسی که شب‌های جمعه سورهٔ مبارکهٔ ص را بخواند، خیر دنیا و آخرت را چنان به او عطا می‌کنند که به احدی جز انبیا و ملائکهٔ مقرب عطا نشده است (یعنی فرد را در بهره‌مندی، در سطح نبی مرسل و ملک مقرب می‌برد. تا سطح حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و حضرت عزرائیل و انبیا و حضرت هود و حضرت صالح و... توجه و ذکرش بالا می‌رود). خداوند او و هرکس از اهل‌بیتش را که او دوست دارد، به بهشت داخل می‌کند.

این چه چیزی را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد که محبت اهل ذکر برای خدا محترم است، اما کسی که اهل ذکر نباشد، محبتش برای خدا محترم نیست. یعنی خداوند برای دوست‌داشتنی‌های کسی که اهل ذکر هست اهمیت قائل است. از این روایت چنین می‌فهمیم که آن چیزی که محبت را قداست می‌بخشد، ذکر است. آدم‌های اهل ذکر محبت‌هایشان خیلی خاص است و وقتی چیزی را دوست دارند، دوست‌داشتنشان خیلی اهمیت دارد. اما کسی که اهل ذکر نیست دوست‌داشتن‌هایش زیاد مهم نیست. اگر پیامبری گفت من این را دوست دارم؛ چون اهل ذکر است دوست‌داشتنی‌هایش خیلی اهمیت دارند. آن چیزی که به محبت حیات و ارزش می‌دهد ذکر است. قابل توجه همه خانم‌ها و آقایان، زن و شوهرها، مادر و بچه‌ها، خواهر و برادرها، بچه و مادر و پدرها! باید ذکر در محبت جریان داشته باشد که قیمت پیدا کند، وگرنه صرف محبت چیزی نیست که آدم را به جایی برساند. محبت خوب است، اما محبت اهل ذکر با غیر اهل ذکر خیلی متفاوت است؛ لذا هر کسی که این آدم دوستش داشته باشد را خدا به بهشت می‌برد. یعنی محبت این آدم برای خدا قداست دارد.

پیامبر اسلام (ص) می‌فرمایند: «مَنْ قَرَأَ هَذِهِ السُّورَةَ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ وَزْنُ كُلِّ جَبَلٍ سَخَّرَهُ اللَّهُ لِداوُدَ عَشْرَ مَرَّاتٍ، وَ عَصَمَهُ اللَّهُ أَنْ يُصِرَّ عَلَى ذَنْبٍ صَغِيرٍ أَوْ كَبِيرٍ»

هرکس این سوره را قرائت کند به اندازه ی ده برابر وزن همه ی کوه‌هایی که به همراه داوود تسبیح می‌گفتند، اجر خواهد برد و خداوند از گناه کوچک و بزرگ نگاهش می‌دارد.

یعنی کسی که اهل ذکر باشد، کوه‌ها با او همراه می‌شوند. و ذکر عصمت می‌آورد. آدم‌ها به اندازه ی توجهشان عصمت پیدا می‌کنند؛ لذا اگر عده‌ای معصوم‌اند به این دلیل است که خیلی متوجه و متذکر هستند. اگر بگوییم فاصله ی اینجا تا آنجا هفت ذراع است، شما چه می‌کنید؟ اول می‌خواهید بفهمید ذراع چیست؟ بعد هفت برابرش می‌کنید. وقتی این روایت را خواندید، بایستی ابتدا وزن کوه‌هایی که با حضرت داوود (ع) همراه می‌شدند را بدانید و بعد ده برابرش کنید. علی‌القاعده در سوره ی ص این موضوع گفته شده و اگر بخواهیم این موضوع را در جایی بفهمیم، اینجاست و باید همین‌جا به دنبالش بگردیم. اما ممکن است آدم نفهمد. یک مثال می‌زنم. مثلاً می‌گویند: «زیارت اربعین، چهل حج است.» وقتی شما نفهمید حج چند متر است، نمی‌فهمید چهل برابرش چقدر است. باید به حج بروید یا در قرآن مطالعه کنید تا بفهمید حج چند متر است؛ تا وقتی می‌گویند، بفهمید چهل برابرش چقدر می‌شود. باید اوزان را مطالعه کنیم تا بفهمیم ده برابر آن کوه‌ها چقدر می‌شود. در سوره ی مبارکه ی ص گفته می‌شود که ما برای داوود (ع) مسخر کردیم کوه‌ها را و پرندگان با او تسبیح و ذکر می‌گفتند. ذکر چیز بی‌ظیری است. ذکر جزء مهم‌ترین گم‌شده‌هایی هست که بشر دنبالش می‌گردد. صبح تا شب از

کنارش رد می‌شود؛ اما فکر نمی‌کند گم‌شده‌اش این است. جوری که اگر به آدم‌ها بگویند مشکلاتت با توجه درست می‌شود، می‌گویند برو ببینم! توجه چیه؟! آدم‌ها انتظار دارند یک داروی عجیب غریب یا یک ورد عجیب غریب باشد که آنها را تغییر دهد. آدم‌ها فکر می‌کنند یک ورد عجیب و در یک موقعیت عجیب یک انسان دیگری درست می‌کند، نمی‌دانند که یک ذکر و توجه عادی و در همان شرایط عادی، تو را به یک آدم دیگری تبدیل می‌کند؛ نه یک ورد و شرایط عجیب!

همه حلقه مفقوده، توجه است. ذکر، گم‌شده بشر است. دیدید برخی آدم‌ها می‌گویند روابط دیگر گرما ندارند؟ چون ذکر ندارند. می‌گویند محبت داریم؛ ولی آن‌طور که باید نیست! چون ذکر ندارد. می‌گویند اوایل بود؛ اما الان نیست! چون ذکر ندارد. عصمت هم همین‌طور است. مثلاً می‌گویند من دیگر نمی‌توانم جلوی خودم را بگیرم. خب اگر توجهت را بالا ببری می‌توانی. اگر اهل توجه و ذکر شوی کاری را که باید انجام بدهی می‌توانی انجام دهی و کاری را که نباید انجام دهی، می‌توانی انجام ندهی و اما ذکر چیست؟

سؤال: محبتی که با ذکر باشد چگونه است؟

در سوره مبارکه ص جواب این سؤال هست. در سوره مبارکه ص آیه‌ای هست که وقتی سوره را کامل بخوانید منظورش را می‌فهمید: داستان آیه این است که حضرت سلیمان (ع) مشغول کاری می‌شود و نمازش قضا می‌شود، بعد می‌گوید: «إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي» (آیه ۳۲ سوره ص). ای‌وای! یک محبت باعث شد از ذکر ربم غفلت کنم. بعد خداوند در کمال ناباوری، در چنین شرایطی می‌فرماید: اشکالی ندارد، من خورشید را برمی‌گردانم؛ و خورشید را برمی‌گرداند و ایشان نمازش را می‌خواند. چطور چنین چیزی ممکن است؟ اگر اشتباه کرده که باید تنبیه شود، نه اینکه آپشن جدیدی باز شود که در کل عالم تکرارنشده است. خورشید را بر گردانید! چرا برگردانیم؟ اگر اشتباه کرده که باید توبه کند، اگر اشتباه نکرده و کار جالبی کرده، چه محبتی است که اجازه دارد **عَنْ ذِكْرِ رَبِّ** بشود؟ یعنی چه؟ چطور ممکن است یک محبتی بیاید که **إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي**. چه محبتی است که اجازه دارد **عَنْ ذِكْرِ رَبِّ** شود؟ بیاید بالادست نمازخواندن قرار بگیرد و بعد خدا بگوید آفرین، آن قدر کارت استثنایی بود که خورشید را برمی‌گردانیم. بیشتر از این توضیح نمی‌دهم تا برویم سوره را بخوانیم و در جلسه ماه مبارک رمضان برایتان می‌گویم.

بسم الله الرحمن الرحيم

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ فَنَادَوا وَكَلَّتْ حِينَ مَنَاصٍ ﴿٣﴾ وَعَجَبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَاْفِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ ﴿٤﴾ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ ﴿٥﴾ وَأَنْطَلَقَ الْمَلَأُ مِنْهُمْ أَنْ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ﴿٦﴾ مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ ﴿٧﴾ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَدُوقُوا عَذَابِ ﴿٨﴾ أَمْ عِنْدَهُمْ خَزَائِنُ رَحْمَةِ رَبِّيكَ الْعَزِيزِ الْوَهَّابِ ﴿٩﴾ أَمْ لَهُمْ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ﴿١٠﴾ جُنْدٌ مَا هُنَالِكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ ﴿١١﴾ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ ﴿١٢﴾ وَتَمُودُ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ أُولَئِكَ الْأَحْزَابُ ﴿١٣﴾ إِنْ كُلُّ إِلَّا كَذَّبَ الرُّسُلَ فَحَقَّ عِقَابِ ﴿١٤﴾ وَمَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ ﴿١٥﴾ وَقَالُوا رَبَّنَا عَجَلْ لَنَا قِطْنًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ﴿١٦﴾ اصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ﴿١٧﴾

این ابتدای سوره است. از اینجا داستان انبیا شروع می شود. داستان های نابی در این سوره است که هیچ جای دیگر قرآن نیامده و فقط مخصوص این سوره است. هیچ جای دیگر نیامده، مثل آن داستان هایی نیست که بعضا می بینیم جاهای دیگر یک جور دیگر پیدایش می کنیم. کاملا اختصاصی، منحصر به فرد، هر کدام هم با آن یکی کلا متفاوت است. سوره یک مقدمه ای دارد، بعد به این داستان ها می رسد. یکی یکی داستان هایی می گوید؛ یکی از دیگری شگفت انگیزتر، منحصر به فردتر و جالب تر. بعد که داستان ها تمام می شود، برمی گردد دوباره جریان این موضوعی که در آیات اول شروع کرده بود را جمع بندی می کند. پس ساختار کلی سوره این طوری است: یک مقدمه ای داریم، بعد می رود داستان انبیا، یک خاتمه داریم. اول برویم مقدمه را با همدیگر بخوانیم.

ص، چشمه ای در ساق عرش

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ ﴿١﴾

صاد جزو حروف مقطعه است. در مورد حروف مقطعه تعابیر خیلی متعددی وجود دارد و معانی مختلفی برای حروف مقطعه گفته اند. چنانکه برای حرف صاد، در روایات نقل کرده اند که به خدای صادق، صاد می گویند؛ به

دلیل صادق و صادق الوعد بودن خدا، به او صاد می‌گویند. ما صاد را جاهای دیگر هم داریم؛ «المص» سوره اعراف و «کهیص» سوره مریم را هم داریم. اما به طور خاص صاد اول سوره صاد را در روایت گفته‌اند که نام چشمه‌ای در ساق عرش است؛ یعنی بالاترین جایی که به لحاظ مرتبه می‌توانید تصور کنید، از آنجا ریخته و تا پایین آمده است. بر اساس آن چیزی که در روایت می‌گویند، عامل اتصال به عرش است. یک چشمه‌ای در ساق عرش است که ازش یک رودی ریخته آمده و وقتی شما از آن رود می‌نوشید، از زیر عرش خدا جوشیده آمده. این معنا با آن چیزی که در مورد ذکر بعدا سوره می‌خواهد بگوید، خیلی مرتبط است. چون ذکر هم آن چیزی است که آدم را به عرش متصل می‌کند. ذکر، در واقع همچنین چیزی است. کانه آدم وقتی متذکر می‌شود، دارد از این چشمه می‌نوشد. مثال دنیایی‌اش خیلی سطح پایین است؛ ولی دیدید مثلا می‌روید پای کوه، از یک آب که از بالای کوه می‌آید و یک طعم متفاوتی دارد، آدم اصلا حالش متفاوت است وقتی آن آب را می‌خورد. حتی با این آب شرب‌هایی که فکر می‌کنیم که تصفیه شده است، کاملا متفاوت است. اصلا یک طعم دیگری دارد. طراوت، شیرینی و مزه‌ای دارد که از یک جای بکر بکر می‌آید. شما در همین دنیا بروید یک جایی که بکر باشد و از یک آبی که از یک چشمه بلندی می‌آید بنوشید، طعم آن آب با طعم همه‌ی آب‌های دیگر متفاوت است. شما فکر کنید توی دنیا همچنین تجربه‌ای اینقدر خوشمزه است. تازه آن چشمه نهایتا مثلا چقدر ارتفاع دارد؟ خیلی باشد پنج هزار متر؛ ارتفاعی ندارد. حالا فکر کنید یک چشمه‌ای باشد بگویند از ساق عرش که هیچ چیزی جز خدا آنجا نیست، دارد پایین می‌آید؛ اینقدر بکر. بعد آدم از آن بتواند بنوشد؛ ذکر این چنین خاصیت و طعمی دارد. برای همین می‌گویم **ورد زبان، ذکر نیست.** ذکر شبیه به چشیدن از چنین چشمه‌ای است. باید اینقدر حال خوب، شیرینی، طراوت و زندگی به آدم بدهد. اگر این‌ها را ندهد، هنوز ذکر نیست؛ اشکالی ندارد، مقدمات ذکر است. آدم دارد آماده می‌شود به آن برسد. ذکر اگر ذکر باشد باید چنین طعمی بدهد. خیلی طعم دوست‌داشتنی‌ای است. برای همین انقدری خوشمزه است یک بار آدم بخورد، مزه‌اش زیر زبان آدم می‌ماند.

سوال: آیا این عظمت ترسناک نیست؟

پاسخ: نه، همیشه شیرین است و اصلا ترسناک نیست. آن که ازش می‌ترسید، ذکر نیست. ذکر شیرین، دوست‌داشتنی و فوق العاده است که اگر کسی فقط یک بار تجربه کند، خاطره‌اش برای همیشه هست. انسان را یک جوری آفریدند که حداقل روزی پنج بار با نماز تجربه‌اش کند؛ چون نماز ذکر بوده است. **الصلاه هی الذکر.** قرار بوده با نماز انسان یاد بگیرد که بیشتر از پنج بار در روز ذکر را تجربه کند و تسری بدهد. برای همین هم نماز در شبانه روز پخش شده است؛ اول طلوع آفتاب، بالا آمدن خورشید، دم عصر و موقع عشا. نمازها در شبانه روز

پخش شدند که ذکر را امتداد بدهد. ذکر آنقدر خوشمزه است که آدم یک بار تجربه‌اش می‌کند، خاطره پیدا می‌کند. ذکر خیلی عینی است و خیلی در درون احساس می‌شود؛ واقعا همانی است که من و شما دنبالش می‌گردیم.

انذار می‌تواند ترسناک باشد؛ ولی قسمت ذکرش شیرین است. می‌دانید مثل چی می‌ماند؟ مثل اینکه انذار می‌آید به آدم می‌گوید یک خطری وجود دارد، آن قسمتی که رهایم نکرده‌اند و نگذاشتند بیفتم توی چاه که شیرین است، قسمت ذکرش است.

ذکر، باشکوه و در دسترس

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ ﴿٢﴾

از اینجا به بعد آیات در مورد کافران است. نگران نباشید، عامل ذکر است. اصلا یکی از چیزهایی که ذکر ایجاد می‌کند، آشنایی زدایی است. آشنایی زدایی خیلی مفید ذکر است. چرا؟ چون تکرار، ضد ذکر است.

ذکر به راحتی دچار نسیان می‌شود. روی‌تان را برمی‌گردانید، می‌رود. دیدید یک‌هوا یک توجهی حاصل می‌شود، ده ثانیه بعد، یک خاطره‌ی دیگر می‌آید و آن را می‌دزد.

حالا دارم هی ذکر را در عین اینکه شیرینش می‌کنم، از دسترس خارجش می‌کنم؛ ولی نمی‌خواهم از دسترس خارج شود، می‌خواهم برش گردانم. همه‌ی کار این سوره این است که ذکر را در دسترس ما قرار بدهد. ولی باید شکوهش را بفهمیم؛ اگر شکوهش را نفهمیم، ارزش در دسترس بودنش را احساس نمی‌کنیم. می‌دانید می‌شود مثل همین کتاب که در هرجایی پیدا می‌شود، برای همین قیمتی ندارد؛ چون همه جا هست. اگر مهم بود که همه جا نبود. اگر مهم بود و چیز خاصی بود، باید در یک موزه‌ای با امنیت بالا در یک نقطه‌ی دنیا این را نگاهش می‌داشتند. وقتی همه جا پیدا می‌شود، نشان می‌دهد آنقدرها هم مهم نیست دیگر، مثل ریگ بیابان است، قیمت ندارد. خب ما دچار همین اشتباه می‌شویم. اشتباهمان اینطوری می‌شود. لذا از یک طرف می‌خواهم ذکر را باشکوه کنم که بدانیم خیلی قیمت دارد، ولی می‌خواهم در دسترس هم بیاورمش. من نمی‌خواهم این کار را بکنم ها، سوره صاد این کار را می‌کند. خیلی مظلوم است، چون احساس می‌کنی در دسترس است و با خود می‌گوییم حالا اگر الان ذکر نکردیم، فردا می‌کنیم؛ اگر نکردیم، پس فردا.

نباید نسبت به ذکر سهل انگار بود

دیدید آدم‌ها می‌روند زیارت همچین حسی را دارند؟ حالا روز اول اگر یک حالی نیامد، روز دوم؛ اگر نشد، روز سوم؛ دیگر آخرین لحظه یک حالی می‌آید دیگر؛ اگر نشد زیارت بعدی؛ حالا اگر آمد و رفت هم بالاخره بعدا می‌آید! این خوب نیست که آدم نسبت به آن سهل انگار باشد؛ ولی خوب هم نیست که فکر کند چیزی است که در دسترس نیست. خدا یکی از اعجازهایش در عالم این بوده که باشکوه‌ترین چیز را از ساق عرشش در شبانه روز زندگی انسان پخش کرده است. اگر بگردی، همه چیز می‌خواهد ذکر در آدم ایجاد کند؛ همان ذکری که می‌گویم اگر بیاید چقدر خفن است، برق آدم را می‌گیرد، حال آدم عوض می‌شود و این‌ها، همان. ذکر مظلوم است دیگر، مثل همین کتاب می‌ماند که همه جا هست، به شکل‌های مختلف، اندازه‌های مختلف، با ترجمه، بی ترجمه، در گوشی؛ هست دیگر؛ الان حالی دست نداد آن موقع؛ این سوره نشد، آن سوره؛ این جلسه‌ی باشگاه نشد، آن جلسه. آدم به دنبال گرفتنش نیست؛ حالا آمد آمد، نیامد نیامد. بعد فکر می‌کنیم این توکل و رضایت است! ذکر نداشتیم، دیگر رضایت وجود ندارد! آن که شما اسمش را می‌گذارید رضایت بدون ذکر، یک چیز دیگر است؛ آن یک توهمات دیگری است شما فکر می‌کنی رضایت است. مگر می‌شود رضایت بدون ذکر؟ حال در نماز بود بود، نبود نبود. مهم نیست که اصلا! ما آدم راضی‌ای هستیم. حالا نماز خواندیم، نخواندیم نخواندیم. ما آدم راضی‌ای هستیم؛ خب این اسمش دیگر رضایت نیست که عزیز من.

ذکر همه‌ی معنای زندگی آدمی

ذکر خیلی مهم است؛ ذکر معنی لحظه لحظه‌ی زندگی کردن یک آدم است. وگرنه می‌توانید به همه آدم‌ها بگویید: چیکار داری می‌کنی؟ می‌گوید: غذا می‌خورم. می‌گویم: خب؟ می‌گوید: خب، غذا می‌خورم دیگر. می‌گویم: خب بعدش؟ غذا می‌خورم گشنه نمانم. گیریم گشنه نمانی، بعدش؟ بهترین‌های ما، اگر خیلی خفن باشیم، اینطور پاسخ می‌دهیم: دارم برای تلاش کردن و مجاهدت توان کسب می‌کنم. اینجا می‌شود یک سوال بنیادی از طرف پرسید: جسارتا اگر تا ساعتی دیگر زنده نماندید چطور؟ احتمالا این جواب را می‌دهیم: من به وظیفه‌ام عمل کردم! اگر بپرسیم خب وظیفه‌ات چه آورده‌ایی برایت داشت چه جوابی می‌دهی؟ در بهترین حالت می‌گوید: می‌رویم آن دنیا، به ما می‌دهند! همه چیز که برای دنیا نیست آقای چیت چیان! تا به اینجا که برسد اگر به شما بگویند که جسارتا اگر شما این طرف تجربه‌ایی نداشته باشید، آن طرف هم تجربه‌ایی ندارید؛ چطور؟ آدم یک دفعه هنگ می‌کند!

باید تجربه حضور در دنیا باشد که در آخرت یک چیزی بدهند؛ اینطوری نمی‌شود. در دنیا و موقع غذا خوردن باید چه کاری انجام بدهم؟ موقع غذا خوردن باید متوجه باشیم و مشغول ذکر شویم. از خود غذا خوردن باید ذکر را به دست بیاوریم نه از بعد غذا خوردن. وقتی می‌گوییم بعد از غذا خوردن، آن ذکر عمل بعدی است؛ ذکر عمل قبلی پس چه شد؟ عمل قبلی‌ات نیز برای خودش ذکر داشت.

نراه قریبا یعنی چه؟

اگر بخواهم یک جور دیگر بگویم که حس بدهد: آدم در غذا خوردنش می‌توانست خدا را ملاقات کند. لازم نبود غذا بخورد که برود یک کاری انجام دهد تا خدا را ملاقات کند. در همین غذا خوردنت هم می‌توانستی خدا را ملاقات کنی! در کار بعدی‌ات هم می‌توانستی خدا را ملاقات کنی. لذا اگر بین غذا خوردن و کار بعدی از دنیا می‌رفتی، خدا را ملاقات کرده بودی و از دنیا می‌رفتی. نه آن که بعدا منتظر ملاقات خدا باشی.

بدون آن که حواسم باشد، دارم درباره «نراه قریبا» صحبت می‌کنم. **نراه قریبا یعنی ملاقات را به بعدا موکول نکردیم و گرنه بعید و دور بود؛ ملاقات در لحظه است. چنان که ما ظهور را به بعدا موکول نکردیم.** ولی ما همه مان این کار را کردیم. برای همه من و شما ظهور بعدا اتفاق می‌افتد؛ ظهور الان نیست. الان کسی از من و شما با امام زمان زندگی نمی‌کند. بعدا قرار است یک آقایی بیاید که با او زندگی کنیم. خیلی‌ها بعیدا هستند. بعدا، آینده، دور..

سوال: آیا به آدم‌های مادی نمی‌شود حق داد؟

چرا به آدم‌های مادی می‌شود حق داد، ولی به این همه انبیای فرستاده شده و این همه حرف‌های زده شده و این همه کتاب‌های نازل شده نمی‌شود حق داد؟ به خاطر آن‌ها نمی‌شود حق داد. آیا قرار بود کسی با امامش زندگی نکند؟ امامش بعید می‌شود و دور می‌رود. حتی شما بگو فردا؛ شما واقعا اگر دیوانه‌ی یک نفر باشید، تحمل می‌کنید بگویند ملاقات امروز نشد، فردا؟ دیوانه نمی‌شدید؟! نمی‌گویید اگر من امروز زنده نماندم چه؟ نمی‌گویید یک لحظه همین الان ببینم بهتر از این است که انتظار در آغوش کشیدن فردا را بکشم؟ من الان دارم می‌میرم، الان تشنه‌ام!

محبت واقعی چگونه است؟

آن محبتی که پرسیدید اگر درش ذکر باشد چطوری است؟ این طوری است! آن محبتی که آدم نمی تواند برایش صبر کند، آدم را از درون آتش می زند و می پزد، درش ذکر هست؛ وگرنه محبت‌های دیگر الباقی همه شهوت هستند! این یکی محبت، الباقی همه شهوت! آن که محبت نیست؛ بر اساس ارضاع است، می آید و می رود و هر چی بهش می رسی، کمتر می شود.

دیدید می گویند دوری و دوستی؟ نشان می دهد دوستی شان ذکر ندارد؛ هر چه دور تر دوست تر! اگر نزدیک بشویم، مزه اش می رود. ما محبت هایمان اینطوری نیست؟ اگه یکی را ندیده باشیم، خیلی محبت مان شعله می کشد؛ تا ده - بیست روز و دیگر بعد یکی دو سال تکراری می شود. عین زندگی خانوادگی‌ها، نمودار محبت با زمان در حال کله کردن به سمت پایین است؛ گذر زمان این محبت را بالا نمی برد؛ تکراری می شود و پائین می آید. حالا چون تقوا دارند، سعی می کنند کنترل کنند و زندگی را حفظ کنند.

چرا می گویند کنار مضجع اهل بیت مقیم نشوید؟

چون الان که ندیدید، خیلی برایتان جذاب و با طراوت است؛ اما اگر بخواهیم آنجا مقیم باشیم، ده - بیست روز، بعد یکی - دو سال دیگر تکراری می شود. الان که زائر هستید، می گویند: اگر من مقیم بودم، هر روز حرم بودم؛ بعد که پیش مشهدی ها می روید، می گویند: اتفاقا ما هم اولش همین طوری فکر می کردیم؛ بعد یک روز کار پیش آمد، گفتیم: حالا آقا ببخشید، فردا می آیم، دو تا می آیم! بعد وقتی دفعه بعد دو تا نتوانستیم برویم، کارها پیچیده تر شد؛ دیگر نشد که نشد. بعضی وقت ها پیش مشهدی ها که می رویم، می گویند به جای ما هم دعا کن.

یک بار رفتیم سفر مشهد سوار اسنپ شدیم، در راه داشتیم حرف می زدیم. ما هم سرمان درد می کند که با طرف حرف بزنیم و بالاخره از این حرف زدن ها یک چیزی در بیاوریم. شروع کردیم که چطوری؟ خوبی؟ چی کار می کنی؟ مشهد چطور است؟ شلوغ است؟ خلاصه فاصله تا حرم زیاد بود، گرفتیم به حرف زدن. او مثل همه شروع کرد به غر زدن، ما هم شروع کردیم شوخی کردن. رسید به اینجا که گفت: «خوش به حالتون». گفتیم: «چرا؟ مگر نمی روید حرم؟»؛ یک چرتکه انداخت و گفت: «فکر کنم ۸-۹ ماهی هست نرفتم». گفتیم: «ا، تو که در شهر می چرخ، می آیی و می روی». گفت: «نه، دل و دماغش را ندارم که بروم». شروع کرد دلایل مختلف گفتن برای حرم نرفتن؛ ما هم شروع کردیم از یک طرف دیگر حرف زدیم که آقا این که شده، آن طوری بوده و... .

این استمرار، عادی اش می کند. حالا در آن ماجرا جالبی اش این بود که معلوم شد که دختر دارد؛ دیگر از همان نسبت دختر قلاب ما گیر کرد. در همین ماجراها که داشت تعریف می کرد، استدلالش این بود که شرایط زندگی ام جوری است که امام رضا جوابم را نمی دهد، پس دیگر نمی روم. من داشتم دنبال این می گشتم که جواب بدهم به خوردش. یک دفعه سکوت کرد؛ داشت تعریف می کرد که برای دخترم این اتفاق افتاد و من به امام رضا (ع) همین طور که داشتم خیابان را می رفتم، برگشتم و گفتم که اگر امام رضا هستی، این اتفاق را درست کن! گفتم: «امام رضا (ع) درست کرد یا نکرد؟»، گفت: «چرا این کار را کرد». گفتم: «پس جوابت را داد، چرا می گویی نداد؟». سرش را پائین انداخت و گفت: «چرا جواب داد، من نامردی کردم». بقیه را که جواب ندادگرفتم، آن جایی که جواب داد را نگرفتم. گفتم: «خب این چه کاری است؟ بیا تو که الان داری می روی سمت حرم، یک زیارت هم بکن». خلاصه، پارکینگ موتورش را پارک کردیم، با هم رفتیم زیارت و دکمه اش روشن شد. ناگهان متوجه می شود چرا؟

چرا محبت هایمان با گذر زمان عادی می شوند؟

چون زندگی عادی، تکرار، موانست و نزدیک بودن ذکر زدا هستند. اما حقیقت ذکر اینطور نیست؛ بروید دنبال یکی مثل آقای بهجت که سالیان سال کنار قبر حرم حضرت معصومه (س) بودند، یا امام خمینی وقتی سالیان سال کنار قبر امیر المومنین بودند، یا نه بروید سراغ مرحوم قاضی که سال های طولانی تری کنار قبر حرم امیر المومنین (ع) بودند. آن ها اینطوری نمی شدند؛ چون هر بار زیارت کردنش طعمش با دفعه قبل فرق می کند، برایش این اتفاق نمی افتد. ما چون ذکر نداریم، تکرار این اتفاق را برای ما رقم می زند. در ما چون ذکر جاری نیست، این موانست با گذر زمان انرژی اش را از دست می دهد و به یک رابطه عادی تبدیل می شود؛ اما ذکر اجازه نمی دهد این اتفاق بیافتد.

اصلا قرار بود انسان روز به روز و لحظه به لحظه زندگی کند. اگر ذکر باشد، شما قرابت، موانست و حتی دیدار هم نمی خواهید؛ چرا؟ چون فقط لازم است آن ذکر باشد. پیامبر را هم می توانی ندیده باشی، او ایس باشی، ولی عطر پیامبر را به خودت گرفته باشی! ذکر این کار را می کند. آنی که او ایس را او ایس می کند، ذکر است و آنی که محبت مقیم یک مضجعی را کاهش می دهد، عدم ذکر است؛ یعنی یک عده ای در جوار هستند و بهره ای ندارند، یک عده در جوار نیستند و بهره دارند، عاملش ذکر است.

آیا فقط انسان ذکر دارد؟

همه موجودات به اندازه ظرفیت وجودی خودشان از ذکر بهره مند اند؛ چنان که در همین سوره، کوه و پرندگان با حضرت داوود در ذکر خداوند همراهی می کنند. آن ها هم به اندازه ظرفیتشان ذکر دارند. بیشترین و شگفت انگیزترین ظرفیتش را انسان دارد، ولی فکر نکنید فقط انسان دارد؛ بقیه هم ذکر دارند! نمونه اش کجاست؟ ستون حنانه. روایتی نقل شده که پیامبر تکیه می دادند به یک نخل سوخته و برای مردم حرف می زدند، بعد مدتی منبری برای پیامبر(ص) درست کردند؛ اولین روزی که پیامبر رفتند روی آن منبر نشستند، همه صدای ناله شنیدند. از پیامبر پرسیدند: «صدای ناله چیست؟»، پیامبر گفتند: «آن نخل سوخته که به آن تکیه می دادم و حرف می زدم، از فراغ من ناله می کند». بعد هم فرمودند نخل را در آوردند، دفن کردند! و گفتند که در بهشت درختی می شوی که من به تو تکیه می کنم و برای اهل بهشت خطبه می خوانم. تشریف ببرید مدینه، بین منبر و مضجع حضرت پیامبر، محل ستون حنانه مشخص است. مولوی هم چقدر قشنگ گفته است: «کم تر ز چوبی نیستی، حنانه شو حنانه شو!»؛ واقعا یکی از غزل های بی نظیر جناب مولانا است. دیگر از ستون کمتر نیستی که چنین محبت و ذکری را داشته باشی. بعد چنین محبت هایی نوعا در زندگی عادی ما آدم ها جریان ندارد.

آیا استمرار ذکر زدا است؟

عرض کردم مطلق استمرار ذکر زدا نیست؛ اما اگر ذکر حقیقت اش ایجاد نشود، استمرار به جای این که محبت را زیاد کند اتفاقا کم می کند. استمرار، ذکر نیست؛ عاملی برای برای ایجاد ذکر است. اما اگر با استمرار ذکر ایجاد نشود، استمرار به خلاف خودش عمل می کند. همه چیز در عالم همین طور است؛ هر چیزی در عالم که می تواند چیزی را ایجاد کند، خودش هم حجاب آن می تواند باشد. لذا تکرار و استمرار مفید ذکر است؛ اگر با آن ذکر ایجاد نشود، برعکس عمل می کند و مفید غفلت می شود. خیلی خطرناک است؛ چنان که نماز مفید تواضع هست و اگر تواضع ایجاد نکند، خودش عامل تکبر می شود. طبع عالم اصلا اینطوری است که اگر به وسیله هر چیزی به آن چیزی که باید برسید، نرسید، خلاف خودش را ایجاد می کند.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم